

زن، چگونه قدرتی است؟^{۱۵۳}

نوشته: مونیک گادان
ترجمه: زهره بهجو

این جمله از میشله است که می‌گفت «زن، چه قدرتی!». ما ترجیح می‌دادیم به جای تعجب سؤال به کار می‌بردیم و می‌گفتیم؛ چگونه قدرتی است؟ این عبارت با آهنگ تعجبی، بویژه در سرزمینهای مدیترانه‌ای که پدرسالاری در خانواده هنوز وسیعاً بر مناسبات زن و مرد و طرز فکرها حاکم است، بارها شنیده شده است. این لحن که معمولاً مردان آن را به کار می‌برند بیشتر حاکی از ترس است تا تحسین در قبال حیلها و تمهیدات پنهانی جنس ضعیفی که در پی نفوذ در قدرت مردان است. زنان می‌کوشند، بی‌آنکه مردان بی‌ببرند، از این راههای پنهانی بر رویدادهای محیط اجتماعی که خود از آن دور مانده‌اند چیره گردیده، منافع خویش را تأمین نمایند. این همان «قدرت مادری» کذایی است که با وجود رعبی که برمی‌انگیزد (بی‌گمان به دلیل نفوذ در عاطفه و ناخودآگاه افراد) نظم محیط خانه را

محل تأمل قرار نمی‌دهد و آنجا را همچنان به عنوان عالیترین مکان «قدرت نمایی» زن حفظ می‌کند. این قدرت، به جبران سلطه‌ای که خود متحمل شده و تسلیم آن است، اساساً بر دیگر زنان خانه (زنان جوانتر با نسبت سببی یا نسبی) اعمال شده، هیچ نوع همبستگی میان زنان ایجاد نمی‌کند. اعمال آن، گویی به نمایندگی از جانب قدرت دیگری صورت می‌گیرد که «قدرت مادری» و مکرزنانه ضمن کمک به دوام آن، به طرزی شگفت با آن معارضه می‌کند.^(۱)

ما خواستار آن بوده‌ایم از سخنی مبتذل در خصوص دیالکتیک ستم و سوق یافتن زن به بیرون از خانه پرهیز نموده، به وجوه گوناگون و وسایل خاصی بپردازیم که در حال حاضر این امر (ستم و سوق) از طریق آنها انجام می‌شود. چرا که مسلماً شهرنشینی، آموزش و اشتغال زنان، به طور غیر مستقیم، «قدرت‌گذاری مادری» را دستخوش مخاطره ساخته، حال آنکه دسترسی زنان به کار، ایشان را چندان به استقلال و رهایی از قیومت مردان نرسانیده است. ما اینجا از «قدرت (ها)» نه به منزله قدرتهای ملموس و نشان‌دانی، بلکه به عنوان شبکه‌ی مناسبات فرماندهی و فرمانبری در میان گروهها، جماعات و افراد سخن می‌گوییم.^(۲) زنان در مناسبات امروزی چه قدرت تعیین‌کننده‌ای دارند؟

هر چند عرصه سیاست یگانه میدان اعمال قدرت نیست، اما این حقیقت همچنان به قوت خود باقی است که در گذشته، زنان بنا به سنت از این عرصه بیرون رانده شده بودند. و این دورماندگی از عرصه سیاست با محبوس بودن آنان درون خانه همساز بود. با این همه، این معنی دیگر مطلقاً صادق نیست. رفته رفته شرکت و دخالت زنان را در اخذ تصمیمات، در طرحهای سیاسی و سازمانهای سیاسی مورد توجه و تشویق قرار می‌گیرد. حتی مسلمانانی که خواهان بازگشت زنان به کانون خانواده بوده، مقام و نقش مادر را ارج می‌نهادند نیز در پی آن اند که زنان را به کار بگمارند و آنان را به ظاهر شدن در اجتماع فرامی‌خوانند.^(۳)

الجزایر را، از نظر مسائلی که در نتیجه این امر پدید می‌آید، می‌توان نمونه خوبی تلقی کرد. مسائلی مثل حضور زنان در جنگ استقلال (۱۹۵۴ - ۱۹۶۲) و

متعاقب آن، گفتگوهای دولت و احزاب سیاسی در له و علیه این حضور؛ تلاش در جهت استخدام یا برکنارسازی زنان، بعد از استقلال کشور؛ مبارزات سیاسی بر حول قانون خانواده و وضعیت حقوقی زن (که به صورت نوعی بازیچه در می آید)؛ مبارزات زنان علیه محرومیت از حقوق برابر. این موارد، واقعیات و موقعیتهایی هستند در رابطه با دیدگاههای موجود درباره زنان و دخالتشان در سیاست، و در رابطه با پاسخگویی آنان به این سخنان رسمی. مسئله دیگری که برای ما مطرح می شود این است که مبارزات زنان با موضعگیری در جهت احقاق حقوق برابر (یا مخالفت آنان با مسائلی مثل غرب گرایی که اخیراً در سخنرانیهای نسبتاً متعدد زنان مسلمان شاهد آن هستیم) شکلی حقوقی - مذهبی به خود می گیرد.

سالهای پنجاه تا شصت برای کشور مغرب (مراکش) سالهای استقلال بود. اما ناسیونالیسم که آیین آن، آیین وحدت و اجماع است، بتدریج، دچار منازعات و تنشهای کم و بیش آشکار و پنهانی میان طبقات و زن و مرد می شود که دیگر انکار این امر که این پدیده حاصل ایدئولوژی وارداتی است، غیر ممکن می گردد.

اکنون امکان آن فراهم می آید که تنشهای طبقاتی و نابرابریهای اجتماعی مطرح شوند و در سخنان رسمی پیرامون پیشرفت و رشد، جایی برای آن باز گردد. تنشهای بین زن و مرد نیز از جمله تنشهایی است که می بایست در این سخنان گنجانیده شود.

آیا مبارزات زنان به مبارزاتی تجددگرایانه، و احتمالاً «قانونی» از نظر دولت و برخی احزاب تنزل پیدا می کند؟ آیا جنبش زنان (فمینیسم) می تواند در این میان جایی برای خود باز کند؟ این امر چگونه صورت می پذیرد؟

بدون شک آرمانی کردن هرگونه مشارکت زنان در مبارزه ای سیاسی (اعم از جنگ آزادیخواهانه یا عضویت در یک سازمان) و توقع نتایجی فوری از آن، مثل رهایی از قیومت دیگران، برابری و دستیابی به استقلال، کاری اشتباه است. زیرا این شرکت عجولانه و این خروج تحت نظارت زن از محیط خانه، اغلب ابعاد زنانه / مادرانه وی را (که انقیاد و وابستگی منبعث از آن است) تحت تأثیر قرار می دهد. از

آنجا که عودت یافتن به طبیعت زنانه چیزی مغایر خواست اوست، از نظر جنسی دچار بی تفاوتی می شود.

اما این باور نیز بسیار خطاست که در چنین شرایطی حرکت زنان را، حرکتی کاملاً هدایت شده و خود خواسته به شمار آوریم. زیرا هر چند زنان در این راه اغلب در عزای پندارهای باطل خود هستند، اما گاه نیز موفق می شوند که به مصالح خویش دست یابند. زنان، در این راه، حتی از خلال شکستهای خود، تجاربی در رابطه با اعمال سیاسی خود کسب می کنند. مسئله خودمختاری زنان و امکان دخالت آنان در سیاست از همین جا نشأت می گیرد.

اما این مسائل تا چه حد امکان بی گیری تا به آخر را دارند؟ تجددگرایی، خانواده و وضع اجتماعی زن را به عنوان بازیچه های سیاست جلوه گر می سازد. یقیناً بدین علت که «به دست دادن تعریف جدیدی از وضعیتهای اجتماعی و نقشها... تنها به زنان مربوط نمی شود، بلکه سراسر دستگاه رشد و تولید جامعه را دربر می گیرد»^(۴)، و این رشد نه فقط در سطح اقتصادی، که در سطح نمادین نیز بروز پیدا می کند. قدرت سیاسی مبین باز نمود مناسبات بین زن و مرد است. «نوع انسان (اعم از زن و مرد)، جزء متشکله مناسبات اجتماعی مبتنی بر تفاوت میان جنسهای مؤنث و مذکر است و به طریقی ابتدایی بر مناسبات قدرت دلالت دارد»^(۵).

این تعریف جدید وضعیتها و نقشها، که تمامی گروههای اجتماعی در آن ذی نفع اند، معمولاً در چارچوب مبارزه ای برای دموکراسی یا به ضد آن شکل می گیرد. منافع زنان نیز مشمول همین امر است؛ این مبارزه به سود آنان است، چون عقاید آزادیخواهانه موافق تمامی خواستهای برابری طلبانه است؛ و به زبان آنهاست، چون مناسبات میان زن و مرد مانند مناسبات اجتماعی ایشان گرایش بدان دارد که در پس دیگر نابرابریهای اولتر رنگ بیازد.

اهمیت مطالعه دقیق شرایط هواداری از جنبش زنان، با آگاهی بر مناسبات زن و مرد به مثابه مناسبات شکل گرفته در طول تاریخ نوع انسان و به مثابه نابرابریهای

خاص اجتماعی در ارتباط با دیگر نابرابریها، از اینجا نشأت می‌گیرد. اهمیت این موضوع که فمینیسم را با هر گونه خواست تجددگرایانه در جامعه (به طور کلی مربوط به اقشار اجتماعی برگزیده) یکی نشماریم نیز از همین جا ناشی می‌شود. زیرا تنها همین آگاهی بر مناسبات نوع انسان است که به ما می‌آموزد مناسباتی که در طول تاریخ شکل گرفته، ممکن است دوباره در قالبی جدید شکل بگیرد. همچنین به ما این امکان را می‌دهد که آنها را از طریق سیاست درهم بشکنیم و در واقع بتوانیم در آنها تأثیر داشته باشیم.^(۶)

آیا این قدرت، چنان تحولی پیدا می‌کند که بر محیط اجتماعی تأثیر گذارد؟ تحولی که فقط منحصر به راه یافتن زنان به این اجتماعی نباشد که خیلی زود مانعی بر سر راه آنان می‌گردد. بلکه «محیط اجتماعی» جدید و حقیقی برای ایشان پدید آورد که در آن بتوانند وجودی به عنوان زن و به عنوان شهروند داشته باشند؟ در حقیقت «محیط عمومی» (بخصوص در سرزمینهای کرانه‌مدیترانه) چیزی بجز تداوم محیط خصوصی افراد، برای ارائه خدمات به اصطلاح عام المنفعه آنان به مراجعان نیست.

این نوع خدمات عام المنفعه، معمولاً کیفیتی را که مطلوب زنان است پیدا نمی‌کند و تنها دارای همان ارزش خدمات خانگی زن در خانه و دنیای محدود خانواده است. برای آنکه آموزش، خارج شدن از محیط خانوادگی و اشتغال، برای زنان به مفهوم برخورداری از استقلال فردی، احراز حقوق و اعمال آن فارغ از قیومت دیگران، و بهره‌مندی از مزایای شهروندی باشد، باید دگرگونی مناسبات اجتماعی بین مرد و زن را در مد نظر داشت. چنین طرحی با آنچه دولتها و احزاب آن را تجددگرایی می‌نامند، بکلی فرق دارد.

** بی نوشتها و مأخذ:

• این مقاله، ترجمه‌ای است از مقدمه کتاب:

Femmes et pouvoir, *Peuples méditerranéens*, n.48 -49 juil.- déc. 1989, pp.59 - 68.

1 - Dauphin,c. Farge,A. ; Fraisse, G.; klapisch - Zuberg,c.; Lagrare,R. ; Perrot,M.; Pezerat,P; Ripa,y.,Schmitt - pantel,P.; Woldmann,D. 1986, "culture et pouvoir des femmes: essai d'his-toriographie", *Annales E.S.C.* , n°2, Mars - Avril 1986.

2 - Foucault,M. "Entretien avec",réalisé par Andre Berten á louvainen 1981 , diffusé sur FR3,"océaniques". publié dans *Les cahiers du GRIF* , n° 37 - 38, *Le genre de l'histoire*, Paris, éd. Tierce, 1988.

3 - *Alger* , décembre 1989.

4 - *Annales E.S.C.* 1986.

5 - Scott,Joan, "Genre, une catégorie utile d'analyse historique" , *Les cahiers du GRIF* , 1988,op.cit.

6 - Foucault.M.1981.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی